



حکایتی از دیدار شهریار و رهبر انقلاب/شعر استاد در توصیف امام خامنه‌ای

دیدار آقا و استاد شهریار حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود، بسیار صحنه دل‌ویزی بود از این جهت که من با تمام رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود.

دیدار آقا و استاد شهریار حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود، بسیار صحنه دل‌ویزی بود از این جهت که من با تمام رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، یکی از روزهای تابستان سال 1365 بود که از روابط عمومی ریاست جمهوری زنگ زدند و گفتند که آقای رئیس‌جمهور عزم تبریز دارند و مایل هستند ملاقاتی با استاد تدارک شود که بهتر است چند تن از شعرای مَعنَوَن تبریز هم در آن دیدار ملتزم و مشایع باشند. روز بعدش معظم له به تبریز آمدند و چون حضور ایشان در منزل استاد یا منزل محل ورود آقا که منزل امام جمعه وقت بود، مناسب نمی‌بود، سالن استانداری را در نظر گرفتیم و حدود 20 تا 30 تن از شعرای تبریز را هم دعوت کردیم. بعد از نماز مغرب بنده استاد را از منزلشان به میعاد ملازمت کردم.

دیدار آقا و استاد حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود. بسیار صحنه دل‌ویزی بود. از این جهت که من با تمام رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود. این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی». آخر این چه شقاوتی است که با این دست چنین بکنند؟ گریان و دادخواه زمزمه می‌کرد و من گوش به این نجواها خوابانده. منظره تاریخی بود. گریه امانش نمی‌داد و تا دقایقی بعد از این که هر دو جلوس فرمودند، استاد همچنان می‌گریست و هنگام نشستن هم چندی دستشان را روی دست آقا گذاشته بودند. این واقعه، عینی‌تر هر باری بود که آقا در نماز دست به قنوت می‌گشودند. استاد هر بار در این ملاحظه، منقلب می‌شدند و اینک دیگر همان دست در آغوشش بود.

بعد از مبادله تعارفات، حضرت آقای خامنه‌ای از استاد خواستند اشعاری را بخوانند و استاد چند غزل از آخرین سروده‌هایشان را خواندند و سپس برنامه با اشعار دیگر شاعران حاضر ادامه یافت و به پایان رسید.

در پایان، آقا بیانات فاضلانه‌ای اشعار فرمودند و مراتب رضایت و حتی تعجب خود را از وجود چنین شعرای مقتدری در حول چراغ شعر استاد اظهار کردند و سپس برای صرف شام به تالاری دیگر منتقل شدیم. باز آقا در کنار استاد جلوس فرمودند و فرزندان به استاد مهربانی‌ها می‌کردند. غذا به بشقاب ایشان می‌کشیدند و نان و آب تعارف می‌کردند و پیش از ایشان آغاز به میل نمی‌کردند و پس از شام نیز چندی بیتوته ادامه یافت. صحبت‌ها از خراسان و شعر و حیدربابا و اوزان و ظرائف و دقایق بلاغی و شعریات رفت و آقا از ساعات شبانه‌روزی استاد سؤال می‌کردند و استاد سیاق روزمره را توضیح می‌دادند تا آقا فرمودند که دیگر دیر هنگام است و مزاحمت برای استراحت استاد نشود و مجلس را به پایان بریم.

استاد نگاهی به من کردند و وقت را استفهام کردند. من عرض کردم که ساعتی از نیمه شب گذشته و استاد گفتند: چون آقای خامنه‌ای مسافرنده و خسته، رفع زحمت کنیم. به اتفاق به منزل برگشتیم. ساعت یک بامداد بود و استاد گفتند من خسته نیستم، بلکه قلباً مائل و شائق بودم تا صبح این معاشرت ادامه می‌داشت. استاد عجیب شکفته بودند. من در تمام آن همه سال‌ها استاد را چنین به وجد ندیده بودم؛ بسیار بانشاط. شهریار که عمری با آجله و اکابر رجال معاشرت داشتند و مؤانس مردانی چون ملک الشعراء بهار و میرزاده عشقی و سعید نفیسی و رهی معیری و دیگران بودند، بعد از مراجعت به تبریز جز مدت کوتاهی در همان اوائل که با رجال آن زمان تبریز معاشرت‌هایی داشتند، سال‌ها در خلوت و انزوایی زندگی کرده بودند و از جماعات بند و پیوند گسسته، در به روی خلق بسته و پیوسته با خدا مشغول بودند.

البته معاشرتی درخور شأن استاد حکیم کمتر اتفاق می‌افتاد و از این رو است که ایشان از آن مصاحبت سیر نشده بودند. تا دیر هنگام به مرور آن ساعات گذرانیدیم و همواره از نزاکت‌ها و نکته طرازی‌های آقا صحبت به میان بود. یادم هست که نکته‌ای از طرز افاده و بیان آقا را تأکید کردند و گفتند که این گونه ظرافت‌ها دیری است که منسوخ شده و کمتر کسی به این دقایق در گفتار عنایت می‌ورزند و یکی از آن ظرائف و طرائف افادات آقا این بود که در بیان خاطرات خودشان دایره بر علاقمندی دیرین به اشعار استاد گفتند: از ابتدای جوانی به خواندن و حفظ کردن اشعار ایشان مبادرت می‌کردم و حال که ایشان «مرد کهنی» هستند و... این عبارت را استاد نشانی دیگر از مراتب نازک رفتاری آقا تعبیر کردند و گفتند ایشان اگر هر عبارتی جز این را به کار

می‌بردند، به این نزاکت نمی‌بود و این طرز خطاب شیواترین و بلیغ‌ترین نوع نکته طرازانه‌ای است که در توصیف یک پیرمرد می‌توان ساخت و پرداخت.

آن شب استاد بارها اشاره به دست مجروح آقا داشتند و روز بعد که مشرف شدم، شعری را پیش رویم نهادند که در آن این بیت‌ها بود:

شهید زنده ما خود رئیس جمهوری‌ست

که چون وصی رسولش بود جمال غدیر

نگاه داشت به یک دست پرچم اسلام

که خونبهای ابوالفضل می‌زند شمشیر

به قدّ اوست قبای ریاست جمهور

که خلعتی است الهی و نیستش تغییر

شعر منتشر نشده‌ای از استاد شهریار درباره امام خامنه‌ای

بر آستان والای آیت الله خامنه‌ای ریاست

جمهوری اسلامی محبوب و امام جمعه بزرگوار تهران تقدیم و توفیق روزافروز ایشان و امام امت و

رزمندگان اسلام را شب و روز به دعا مسئلت می‌نمایم.

رشگم آید که تو حیدر بابا

بوسی آن دست که خود دست خداست

راستان دست چپ از وی بوسند

که خدا بوسد از او دست براست

در امامت به نماز جمعه

صد هزارش بخدا دست دعاست

من بیان هنرم، یک دل و بس

او عیان هنر از سر تا پاست

او شب و روز برای اسلام

پای پویا و زبان گویاست

او چه بازوی قوی و محکم

با امامی که ره و رهبر ماست

شهریارا سری افراز به عرش

کو نگاهیش به (حیدربابا) ست

تبریز- دوازدهم ذی‌الحجه / 1407 هجری قمری مطابق هفدهم امرداد / 1366 شمسی

سید محمدحسین شهریار (در هشتاد و دو سالگی)

براساس این گزارش، شهریار آن شاعر بزرگ و افسانه ای و عارف نامدار که عمری را در خدمت اعتلا و رشد و نمو شعر و ادبیات این مرز بوم سپری کرد و در زمانه‌ای که شعر این میراث برجای مانده و گرانبها از اساتید گذشته چون فردوسی بزرگ، حافظ، سعدی و سایر خداوندگاران شعر و ادبیات ایران زمین اندک اندک زیر رقص‌های تند و طوفان‌های زننده پایکوب می‌شد و جان می‌سپرد روحی تازه در آن دمید و حیاتی دوباره بدان بخشید و آن را از حالت رکود و خمود و جمود بیرون کشیده و اصالت واقعی و حقیقی را به آن باز گردانده و سرزندگی و نشاط و شادابی و اعتدال شعری را سبب شده و همچون ستاره‌ای فروزان در آسمان شعر و ادب و معرفت درخشیده و خدمتی بزرگ و شایان به ادبیات این مرز و بوم کهن کرد.

* منابع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی سید علی خامنه ای